**صفات و خصوصیات متقین**

ایجاد انگیزه:

موضوع بحث این آیات شریف است :«وَسَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»(آل عمران/133) خدای متعال در این دو آیه مبارکه ابتدا ما را به سرعت و مسارعه به طرف دو چیز دعوت می کند: یکی مغفرت خدای متعال و دوم بهشتی که وسعت و پهنای آن به اندازه همه سماوات و ارض و شاید هم همه عوالم خلقت است. بعد می فرماید این بهشت از هر نظر مهیا و در اختیار است ولی مخصوص متقین است یعنی خدای متعال آن را برای آنهایی که تقوای الهی را رعایت کرده اند آماده کرده است.

در آیه بعد خدای متعال خصوصیات متقین را توضیح می دهد و در پایان دوباره صحبت از مغفرت و بهشت آنهاست. این که صفات متقین را در این بین بیان کرده اند معنایش این است که اگر می خواهید به آن مغفرت و رحمت برسید این صفات را کسب کنید. مسارعه و مسابقه برای رسیدن به آن مغفرت و رحمت به معنای مسارعه و مسابقه در این صفات است. اگر تلاش کنیم که با سرعت بیشتر و بدون فوت وقت و بدون اینکه فرصت ها بر ما سبقت بگیرند، به طرف این صفات حرکت کنیم و آن ها را در خودمان محقق کنیم این یعنی سرعت به طرف مغفرت و جنت خدا.

**متن و محتوا:**

**ـ انفاق در راه خدا**

صفاتی که در این آیات برای متقین ذکر شده است؛ یکی این است که «الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء» در شرایط سختی و تنگی و راحتی و گشادگی دست، اهل انفاق در راه خدا هستند. امکاناتی که خدای متعال به آنها داده از مال و آبرو و سایر سرمایه هایی که دارند همه را در راه خدا انفاق می کنند. متقین منتظر شرایط نمی مانند که امکانات فراوانی داشته باشند تا انفاق کنند بلکه هرچه دارند همان را در راه خدای متعال انفاق می کنند. پس خصوصیت اول متقی یعنی کسی که در مقام تقوای الهی است، این است که دارایی های خودش را چه در سختی و چه در راحتی در راه خدای متعال انفاق می کند.

**ـ کظم غیظ فقط برای خدا**

دومین خصوصیتی که در این آیات نورانی برای متقین ذکر شده است این است که «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ» یعنی غیظ و خشم خودشان را فرو می خورند. البته بعضی از این هم بالاترند یعنی اصلا غضب نمی کنند مگر برای خدا، هیچ وقت نفسشان برای غیر خدا تحریک نمی شود.

از جمله امیرالمومنین که همه دنیا و ما سوی الله اصلا او را تحریک نمی کند و برای غیر خدای متعال خشم و غضب نمی کند ولی از متقین که شیعیان امیر المومنین هستند این توقع می رود که اگر برای غیر خدا غیظ و غضب کردند آن را فرو خورند و اعمال نکنند.

حضرت به عثمان بن حنیف می نویسند که هر کسی امامی دارد که از نور او استفاده می کند. «وَ إِنَّ إِمَامَکُمْ قَدِ اکْتَفَي مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ. أَلاَ وَإِنَّکُمْ لاَ تَقْدِرُونَ عَلَي ذلِکَ، وَلکِنْ أَعِينُوني بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفَّهٍ وَسَدَادٍ»( نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 417) یعنی امام شما از همه دنیای شما به دو لباس کهنه و از همه خوردنی های دنیا به دو قرص نان یک صبح و یکی شام اکتفا کرده است ـ در حالی که اگر بخواهم از گندم و عسل مصفا می توانم بخورم و می توانم بهترین لباس ها از حریر بپوشم ولی این که این کار را نمی کنم از باب این است که مبادا من سیر بخورم و گرسنه ای در اطراف دنیا نتواند شکم خود را سیر کند و سر گرسنه زمین بگذارد ـ بعد فرمود: شما توان این را ندارید که مثل من باشید ولی با ورع و تلاش و توانایی و سدادتان مرا تقویت کنید. کمک خواستن حضرت از ما به این معناست که حضرت می خواهد ما را کمک و شفاعت کند لذا می فرماید شما با این صفات مرا کمک کنید تا بتوانم شما را شفاعت کنم.

حضرت در مقامی هستند که اصلا برای غیر از خدا غضب نمی کنند این هم که در داستان عمر بن عبدود آمده ما نمی فهمیم که قصه چه بود که وقتی در جنگ خندق حضرت بر او غلبه پیدا کرد او آب دهان به صورت مبارک حضرت انداخت که حضرت از روی سینه او بلند شدند و دوری زدند و دوباره روی سینه او نشستند. نقل شده است که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «برز الاسلام کله علی الکفر کله» یعنی تمام اسلام در مقابل تمام کفر ایستاد. حضرت چنین هستند که اگر شیطان همه دنیا را به حرکت در بیاورد که غضبش را تحریک کند نمی تواند، مومن باید این طوری باشد که لااقل اگر غیظ و غضب کرد آن را فرو خورد و اعمال نکند.

در روایت است خداوند این جرعه را خیلی دوست دارد؛ این که انسان غضب خودش را فرو خورد. حال اگر مومنی در حالت غضب عمل کرد، دیگر نمی تواند عادلانه رفتار کند ولو حق هم با او باشد لذا اول کظم غیظ کند و بعد اگر حق با او بود دو کار را می تواند انجام دهد: یکی این که عادلانه این حق را اعمال کند مثلا دوست، همسایه، همسر و یا فرزند کاری کرده که از عدل خارج شده است در این جا بعد از فرو بردن خشم، حق دارد عادلانه مجازات کند و کظم غیظ شرط عدالت است.

**ـ عفو در موارد حق الناس**

اما صفت دیگر متقین این است که «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» یعنی عموم مردم را عفو می کنند و این عفو در جایی است که حق با آن هاست و اگر حق نداشتند که عفو معنا نداشت. شیعیان امیرالمومنین آنجایی هم که دیگران به حق آنها تعدی کرده اند عفو می کنند. البته عفو نباید در حقوق الهی باشد بلکه اتفاقا آنجایی که به حقوق الهی تعدی می شود، متقین باید اعمال غضب کنند و حق ندارند عفو کنند. آنجایی که مربوط به شماست مثلا پدر، مادر، همسر یا فرزند و... به حریم شما تجاوز کرده است شما باید انتقام بگیرید؟ فرمود: نه! باید عفو کنید. برای عفو لازم نیست رحم یا همسایه باشد بلکه از عموم مردم هم باید عفو نمود. لذا اینکه فرد بگوید: حق با من است! معنی ندارد زیرا اصلا عفو برای جایی که حق داری معنا پیدا می کند. خدای متعال آنجایی که حق با توست انتظار عفو دارد، اگر حق با شما نباشد که دیگر نیاز به عفو نیست.

**ـ احسان و نیکی به طرف مقابل بعد از کظم غیظ و عفو**

 بعدفرمود«وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» یعنی خدای متعال محسنین را دوست می دارد. برای دوستان خدا محبت او مهمتر از آن جنت سماوات و ارض است. بعضی این طور فهمیده اند که این آیه به کنایه بیان می کند که متقین علاوه بر این که کظم غیظ و عفو می کنند، آنجایی که حق با آن ها بوده و دیگری بدی کرده نه فقط عفو می کنند بلکه به طرف مقابل احسان هم می کنند.

 این نیکی کردن یک معنای ظاهری دارد یعنی اگر رفیق، همسر، رحم، دوست یا همکار من به من ظلم کرده من به جای اینکه انتقام بگیرم عفو می کنم و بعد هم در حقش نیکی می کنم که البته این کار سختی است. یکی از دشوارترین کارهایی که در روایات بر آن تاکید شده همین است که «الاحسان الی من أساء الیک» ( الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 107) یعنی آن کسی که در حق تو بدی کرده تو در حقش احسان کن. طرف می گوید: خب مستحق نیست. بله مگر ما مستحق این همه فیض خدای متعال هستیم؟ اگر خدای متعال بخواهد با عدلش با ما رفتار کند که نباید چیزی به ما بدهد، باید محروم مطلق باشیم. اما خدا در مقابل بدی های ما خوبی می کند. در دعای ابوحمزه می فرماید: «خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمُ يَأْتِيكَ عَنَّا بِعَمَلٍ قَبِيحٍ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعَمِكَ وَ تَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِآلَائِك »( مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج 2، ص: 586) یعنی خدایا آنچه از طرف تو بر ما فرو می ریزد خیر توست و آنچه از طرف ما به طرف تو بالا می آید بدی است و این طور بوده و این طور هم خواهد بود، تو ملک کریمی را موکل کرده بودی که مراقب اعمال من باشد و آن ها را ثبت کند. احسان و نگاه محبت آمیزی کردم، درهمی در راه تو دادم و نفسی برای تو کشیدم این ها گم نشود و او ثبت کند، تو موجود کریمی را گذاشته ای که با کرامت هم برخورد می کند.

 لذادرروایت داریم فرمود: ملکی که موکل محسنات شماست همین که نیت میکنید، مینویسد. کریم یعنی نمیگوید حالانیت کرده ولی عمل که نکرده پس ننویسم مثلا نیت نماز شب کرده ببینیم نماز شب را می خواند یا نه؟ اگر واقعا سر شب که می خواهد بخوابد نیت کند نه هوس، که نماز شب بخواند ثوابش را می نویسند؛ اگر بلند شد مضاعف می نویسند و اگر بلند نشد همان ثواب را پاک نمی کنند چون مصمم بود ولی خواب ماند، این می شود ملک کریم.

 حتی در روایت دارد ملکی که موکل بدیهاست همین که شخص نیت می کند، می خواهد، بنویسد اما ملک کریم به او می گوید ننویس شاید گناه نکرد. حتی وقتی گناه هم می کنیم باز هم به او می گوید تا هفت ساعت ننویس شاید توبه کند و بعد از آن ثبت می کند و نامه عمل آلوده می شود والا اگر تا هفت ساعت کسی توبه کند نامه عملش پاک می شود.

ملک کریم که موکل ماست و بنابر روایتی فرمانده آن ملک دیگر هم هست وقتی سراغ تو می آید، نامه عملی می آورد که قبیح است و هیچ حسنه ای در آن نیست، نیت خوبی هم نکرده است. این مانع تو نمی شود که ما را در احاطه نعمت های خودت قرار بدهی و از عدل بگذری، اگر بخواهی به عدل عمل کنی چون که بدی آمده باید مجازات کنی. با آلاء و نعمت های خودت به ما تفضل کن. وقتی خدای متعال این چنین است، دوست دارد ما هم این گونه باشیم یعنی اگر کسی بدی کرد عفو کنیم و بعد هم احسان کنیم.

**معنای دوم برای مقام احسان بعد از بخشش ها**

یک معنای لطیف تری هم دارد و آن عبارتست از این که اگر کسی به شما بدی کرد مثلا فرزندی که در خانه نافرمانی می کند یا دوستی که وقتی با شما برخورد می کند حرف ناروایی می زند و به شما غضب می کند لابد بیماری و عیب روحی دارد چون اگر آدم سالم باشد که بیهوده به دیگران متعرض نمی شود، در این جا شما احسان کنید و کاری کنید که عیبش رفع شود. یعنی عفو این است که وقتی به شما چیزی گفت سرتان را پایین بیندازید و بروید ولی احسان این است که به او بگویی چه گرفتاری داری؟ آن را حل کنید، نه فقط گرفتاری ظاهری بلکه گرفتاری باطنی او را هم حل کنید.

در مورد یکی از مراجع بزرگ نجف نقل شده که شخصی آمده بود چیزی می خواست، او هم چون سهم امام و بیت المال بود و پول خودش نبود و همین طور نمی توانست بدهد و باید برایش واضح می شد که شخص نیازمند است؛ این شخص هرچه گفت ایشان گفتند چشم، حالا نیست. تا این که اهانت تندی به ایشان کردند و ایشان بلافاصله گفت: به او بدهید. گفتند: چرا؟ گفت: چون برایم اطمینان حاصل شد که نیازمند است، اگر نیازمند نبود این گونه متعرض نمی شد.

این نمونه ای از «الاحسان الی من اساء الیک» می شود. احسان این است که طوری تدبیر کنیم که عیب او رفع شود زیرا او مومن است و نباید با عیب از دنیا برود. این که شخصی پشت سر مومن غیبت می کند و وقتی به شما رسید غیبت کرده، شما نگو او غیبت کرده من هم یک غیبت علیه او می کنم، معصیت که مجوز معصیت نیست. در این جا کظم غیظ کن، عفو کن و بعد هم احسان کن یعنی کاری کن که عیب او مترفع شود و پشت سر این و آن غیبت نکند.

**دفع خطر به بهترین وجه؛ نمونه ای از احسان**

در همین راستا در قرآن می فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»(فصلت/34) وقتی می خواهی از خودت دفاع کنی و خطر را دفع کنی به بهترین وجه دفع کن اگر این کار را کردی در این صورت آن کسی که با هم دشمنی داشتید دوست صمیمی شما می شود.انسان به چند صورت می تواند دشمن را از خودش دور کند یکی اینکه اگر او از روی غضب به شما یک ضربه زد شما سه تا بزنی چون زورت بیشتر است،او یک حرف زد شما 5 تا بزنی. دوم اینکه اگر او یکی گفت شما هم یکی بگویی سوم اینکه او یکی گفت شما چیزی نگویی چهارم اینکه او یکی گفت شما بگویید من می خواهم با اخلاقم طوری رفتار کنم که عیب او رفع شود و دیگر نه به من متعرض شود و نه به هیچ مومنی.

از امام مجتبی (ع) نقل شده که شخص شامی به مدینه آمد و هرچه از دهانش بیرون آمد به امام (ع) گفت. اصحاب خواستند متعرض شوند که امام فرمود با او کاری نداشته باشید. بعد امام به او گفت: چه شده؟ اینجا تنهایی، مسافری؟ حضرت این گونه با او صحبت کرد بعد از این شخص شامی گفت: تا به حال احدی را مثل امام دشمن نمی دانستم و اکنون هیچ کس را به اندازه ایشان دوست نمی دارم. علت رفتار او تبلیغ غلط دشمنان از اهل بیت در شام بود به طوری که وقتی حضرت علی (ع) در محراب شهید شدند آن ها گفتند مگر حضرت نماز هم می خواندند.

در این جا امام خطر او را به بهترین وجه از خودشان دفع کردند. حال اگر انسان این گونه خطر را از خودش دفع کند که دشمن را دوست کند بهتر است یا این که او دشمن بماند و فقط الان خطرش را با قدرت دفع کند و او کمین کند تا ضربه دیگری بزند؟ بعد قرآن ادامه می دهد که: «وَ مَا يُلَقَّاهَا إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلَقَّاهَا إِلاَّ ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»(فصلت/35) این کار همه نیست فقط آنهایی که صابر و صاحب حظ عظیم هستند، می توانند اینگونه خطر و بدی ها را از خودشان دفع کنند که دشمن آن ها دوست صمیمی شود.

پس در این آیات نورانی خدای متعال می فرماید متقین این گونه هستند و بهشت برایشان مهیا شده است. بهشت با آن وسعت مغفرت الهی که انسان را از کرده هایش پاک می کند. و البته اینها برای کسانی که اهل انفاق در سختی و راحتی هستند و اهل کظم غیظ هستند و اهل عفو هستند و اهل احسان هستند آماده شده است. و این احسان هم از همه آنها مهمتر است که «و اللّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» یعنی اینها را خدا دوست می دارد. این محبت از آن جنت سماوات و ارض برای دوستان خداوند مهمتر است. یعنی به مقامی می رسند که خدا دوستشان می دارد.

گریز و روضه :

از همین جا دل‌هایمان را روانه کنیم قبرستان بقیع، برای غربت و مظلومیت ائمه‌ی بقیع اشک بریزیم مخصوصاً برای امام صادق.

سلامی خدمت آقا امام صادق عرضه کنیم: السَّلام علیک یا ابا عبدالله یا جعفر بن محمد؛

سلام ما بر مزار معطر صادق که مثل ماه می‌درخشد به آسمان بقیع

ز غربتش چه بگویم که سینه‌ها خون است برای صادق زهرا مدینه، محزون است

منصور دستور داد نیمه‌ی شب به خانه‌ی امام صادق ریختند. امام صادق را نیمه شب با سر برهنه و بدون روپوش به حضور او آوردند. منصور با کمال جسارت و خشونت به آن حضرت گفت: ای جعفر! با این سن و سال آیا شرم نمی‌کنی که خواهان ریاست هستی و می‌خواهی بین مسلمین فتنه و آشوب به پا کنی؟

شمشیرش را از غلاف بیرون کشید، تا گردن امام صادق را بزند. ناگاه رسول خدا را در برابر خود دید، شمشیر را در غلاف گذاشت. برای بار دوم همین کار را کرد و باز رسول خدا را در برابر خود دید. برای بار سوم نیز تکرار شد، باز رسول خدا را در برابر خود دید. سرانجام از قتل امام صادق منصرف گردید. (منتهی الامال، ص 856- 855؛ سوگنامه آل محمد، 85)

یا رسول الله، یک شمشیر برهنه دیدی و طاقت نیاوردی. اما در کربلا زینب بالای تل آمد، دید شمشیرها بالا می‌روند، نیزه‌ها بالا می‌روند، همه در یک محل فرود می‌آیند. غبار بلند شد. زینب، حسین را نمی‌بیند. نتوانست تحمل کند دست‌هایش را بر سر گذاشت، صدا زد: وامحمَّداه، وا علیّاه، وا اماماه، واحسیناه.